# بسم الله الرحمن الرحیم

# فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc411550513)

[نبش قبر و سرقة الکفن 2](#_Toc411550514)

[نظر آقای فاضل: 2](#_Toc411550515)

[مطلب اول از دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره): 2](#_Toc411550516)

[مطلب دوم از دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره): 3](#_Toc411550517)

[نتیجه بحث : 3](#_Toc411550518)

[فرمایشات آیت‌الله فاضل (ره) سه محور دارد: 3](#_Toc411550519)

[نقد دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره) 3](#_Toc411550520)

[نقد محور اول: 3](#_Toc411550521)

[نقد محور دوم: 4](#_Toc411550522)

[نتیجه این بحث: 5](#_Toc411550523)

[نقد محور سوم: 5](#_Toc411550524)

[نتیجه بحث: 6](#_Toc411550525)

[روایات طایفه سوم: 6](#_Toc411550526)

[دلیل ضعف دو روایت 7](#_Toc411550527)

[نتیجه بحث: 7](#_Toc411550528)

[طایفه‌ی چهارم: 7](#_Toc411550529)

[بررسی سندی روایت: 7](#_Toc411550530)

[بررسی دلالی روایت: 8](#_Toc411550531)

[احتمال اول: 8](#_Toc411550532)

[احتمال دوم: 8](#_Toc411550533)

[احتمال سوم: 8](#_Toc411550534)

[اثبات موضوعیت: 9](#_Toc411550535)

[خلاصه بحث: 9](#_Toc411550536)

[بحث از دیدگاه اصول: 9](#_Toc411550537)

# نبش قبر و سرقة الکفن

در این بحث چهار یا پنج طایفه خبر و روایت وجود دارد. در طایفه اول که در جلسه قبل بحث شد، حد نباش و سارق کفن قطع است.

در طایفه دوم چند روایت از عیسی بن صبیح و فضیل داشتیم که امام (ع) در پاسخ فرمودند:‌لا یقطع مطلقاً. این روایت محل بحث دارد.

## نظر آقای فاضل:

ایشان می‌فرمایند در مورد این روایت، دو حدیث نقل شده است. حدیث اول:‌ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عِيسَى بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ لَا يُقْطَعُ[[1]](#footnote-1). حدیث دوم: وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عِيسَى بْنِ صَبِيحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ يُقْطَعُ الطَّرَّارُ وَ النَّبَّاشُ وَ لَا يُقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ[[2]](#footnote-2).

در یک جا می‌فرمایند که هر سه گروه «لا یقطع» و در جای دیگر می‌فرمایند:‌«طرار و نبّاش یقتل و مختلس لا یقتل». مسائل مورد بحث ما نیز در این جا بود. آیت‌الله فاضل لنکرانی (ره) می‌فرمایند: در باب روایات طایفه دوم دو مطلب است.

### مطلب اول از دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره):

چند نکته در این قسمت مطرح است. یک مطلب این که روایت عیسی بن صبیح در واقع یک روایت است. یک جا فرمودند : لا یقطع النباش و در جای دیگر فرمودند:‌« يُقْطَعُ الطَّرَّارُ وَ النَّبَّاشُ وَ لَا يُقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ» . این دو روایت در اصل یک روایت است.

### مطلب دوم از دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره):

یکی از دو روایت یا به عبارتی یکی از دو نسخه، زائد است. در این صورت، دیگری را اصل می‌گیریم. در نتیجه دیگر «لا یقطع» مطلق نیست. زیرا نسخه دیگر (النباش یقطع) کامل‌تر است. به عبارتی ایشان می‌فرمایند که هر دو عبارت یک قصه است.

### نتیجه بحث :

### فرمایشات آیت‌الله فاضل (ره) سه محور دارد:

1.دو روایتی که یکی در باب دهم و دیگری در باب نوزدهم کتاب آمده است؛ هر دو یک روایت است. چه در جایی که مطلقاً دارد و در دیگری لا یقطع؛ یک جا تفضیل دارد و در مورد نباش می‌گوید لا یقطع؛ هر دو یک روایت است.

2. زمانی که این دو روایت یک روایت شدند؛‌باید گفت دو نسخه از یک واقعه، و ما هرکدام که جامع‌تر است و زائد دارد را اصل می‌گیریم.

3.روایت فضیل[[3]](#footnote-3) هم یکی از آن دو روایت است که عیسی بن صبیح از امام صادق (ع) نقل کرده است. و روایتی جدا نیست. در نتیجه اصل روایت همان است که «یقطع النباش و لا یقطع المختلس».

### نقد دیدگاه آیت‌الله فاضل (ره)

### نقد محور اول:

ایشان دو روایت را واحد دانستند؛ زمانی که راوی، امام و یا جواب متفاوت باشد در دو روایت این دو روایت با هم متفاوت است. اصل تعدد است، در این مورد هم جواب‌ها متفاوت است. تفاوت هم بسیار زیاد است. در یک روایت سه گروه را می‌فرمایند «لایقطع» و در روایت دیگر می‌فرمایند: دو گروه یقطع و المختلس لا یقطع». این که با حدس و استظهار[[4]](#footnote-4) بگوییم؛ این کافی نیست. این مسئله بنابر اصل تعدد است.

### نقد محور دوم:

ایشان می‌فرمایند که چون دو روایت یکی است در نتیجه دو نسخه از یک واقعه است. اما با تفاوتی که بنابر اصل تعدد گفتیم این دو روایت با هم تفاوت دارند. در اینجا دو اصل با هم تعارض دارند. اصل عدم زیاده که می‌گوید این نسخه زائد؛ درست است. اما در این روایت چیزی افزوده نشده است. این دقیقاً همان عبارتی است که از امام نقل شده است و اشتباهی در آن رخ نداده است. خطا به زیاده نیست.

اصل عدم نقصان و اصل عدم خفیه دو اصل عقلایی است که ریشه هر دو اصل عدم خطا است. زمانی که از فرد ثقه روایتی نقل می‌کنیم احتمال خطا نمی‌دهیم. نه خطای بالنقص و نه خطای عدم خفیه (همان تحریف). نکته دیگر این که اصل عدم زیاده می‌گوید که آن که زائد دارد درست است و اصل عدم نقیصه می‌گوید که آن روایتی که کمتر دارد درست است. در این جا این دو اصل با هم متعارض است. نسخه‌ای که از مفصل داریم، نمی‌دانیم چیزی از آن جاافتاده است و یا اصل همانی است که وجود دارد و یا آن که افزوده شده است. مبنا را بر این می‌گیریم که راوی چیزی بر این اضافه نکرده است. و این همانی است که امام فرموده است. (بنابر اصل ثقه راوی)

حال می‌‌گوییم اصل بر عدم زیاده است. و همان روایتی که زائد دارد درست است. و آن را نقیصه نمی‌دانیم و می‌گوییم این همان است که امام فرموده نه آن که امام بیشتر فرموده باشد؛ و یا اینکه بگوییم اصل این است که چیزی از آن نکاسته است؛‌عدم نقیصه است. در نتیجه اصل عدم زیاده می‌گوید که این نسخه بیشتر درست است.اصل عدم نقیصه می‌گوید نسخه کمتر درست است.همان‌طور که گفته شد در تعارض زیاده و نقیصه اگر مرجحی داشته باشیم؛‌طبق آن عمل می‌کنیم.مثلاً اگر نسخه از مرحوم کلینی و یا .. باشد. و اگر مرجح خاصی نداشته باشیم این دو متعارض است. در این موارد بعضی می‌فرمایند: «اصل عدم زیاده مقدم است». و بعضی هم می‌گویند «تعارض می‌کند و تساقط می‌کند».

### نتیجه این بحث:

زمانی اصل عدم زیاده درست است که ترجیح تام داشته باشیم. که ما این را قبول نداریم. زمانی که اصل عدم زیاده و نقیصه تعارض داشته باشند ما هم قائل می‌شویم به تساقط.

همان‌طور که می‌دانیم افتادن کلمات نقل رواج بیشتری نسبت به افزودن مطلب دارد. و این رواج این قدر نیست که بتواند انسان را مطمئن به مقدم بودن اصل عدم زیاده بکند. در نتیجه ما می‌گوییم که این دو با هم تعارض می‌کنند. در نتیجه ما با ایشان اختلاف مبنایی داریم. ایشان نسخه زائد را درست می‌گیرند و بنا بر نظر ایشان اصل عدم زیاده مقدم بر اصل عدم نقیصه است. اما ما قائل به اصل تعارض هستیم.

نکته دیگر در این باب این است که در یک روایت می‌فرماید نسبت به نباش لا یقطع نداریم . در روایت دیگر، می‌فرماید یقطع النباش و لا یقطع المختلس. پس روایت قطع در اینجا وجود ندارد. بنابر اصل عدم زیاده می‌گوید این روایت مفصل درست است. و آن روایت که کوتاه گفتید مطلقاً اعتبار ندارد. ما می‌گوییم این دو با هم متعارض هستند بنابر اصل تعارض اصل عدم زیاده و نقیصه. و این روایت از اعتبار ساقط می‌شود.

بنابر نظر ایشان همان روایت یقتل النباش درست است.که ما نیاز به این نداریم.زیرا در روایت دیگر یقطع داریم. به‌هرحال لا یقطع ثابت نمی‌شود. بنابر اصل تعارض بین عدم زیاده و نقیصه دیگر لا یقطعی در کار نیست. و اگر هم یقطع باشد ضرری به بحث ما نمی‌رساند و در جهت سقوط اعتبار آن خللی ایجاد نمی‌کند. زیرا روایات دیگری در این زمینه وجود دارد.

### نقد محور سوم:

ایشان می‌فرمایند که روایت فضیل و عیسی بن صبیح هر دو یکی است. که این واقعاً مطلب عجیبی است. ممکن است بگوییم که این دو یک سؤال بوده است و فضیل یک خبطی کرده بود که چند کلمه جا انداخته بود.روایت عیسی بن صبیح و روایت فضیل را نمی‌توان گفت یک روایت واحد است. این دو راوی ثقه هستند و یک سؤال از امام صادق (ع) پرسیده‌اند، ولی جواب امام صادق(ع) برای این دو سؤال با هم متفاوت است.

آیت‌الله فاضل (ره) می‌فرمایند که این دو روایت یکی است ولی جواب فضیل جاافتادگی دارد. این خیلی مؤونه دارد. همان‌طور که در بالا عرض شد نمی‌توان گفت که هر دو ثقه هستند ولی جوابی که از امام (ع) می‌گویند دارای جاافتادگی باشد. و اگر بخواهید فرض کنید که این دو روایت یکی است و هر دو جواب هم یکی است بنیان روایت از اصل باطل است. در نتیجه باید بگوییم که یکی از این دو راوی از کس دیگری نقل می‌کنند نه از امام صادق (ع).

همان‌طور که عرض شد اصل عدم زیاده و اصل عدم نقیصه با هم تعارض می‌کنند و این روایت ساقط از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

درست است که در روایت کردن ممکن است حرف، کلمه، و یا عبارتی کم‌وزیاد شود و این دور از ذهن نیست اما این که بگوییم این روایت بر آن تقدم دارد؛ این درست نیست. زیرا این‌ مطالب با هم تعارض دارند. مگر اینکه ما مرجحات خاصی داشته باشیم همان‌طور که گفتیم مثلاً بگوییم از مرحوم کلینی و یا ثقات معتبره ذکر شده است.

### نتیجه بحث:

نظر ما روایت لا یقطع است.

ما چندین روایت در مورد سارق کفن که حکمش یقطع است داریم. و در نتیجه نمی‌توانید روایت عیسی بن صبیح که در مورد نباش می‌گوید لا یقطع را حذف کنیم. روایات متعددی در این زمینه است و از لحاظ سندی اعتبار دارد.

در مورد این روایت به علت این که بگوییم این دو نسخه از یک واقعه است؛ اشتباه است. در نتیجه باید در مقام اجماع حکم فقها باید ببینیم در کدام نظر (یقطع و یا لا یقطع) اجماع می‌شود.

## روایات طایفه سوم:

روایات طایفه سوم؛ روایاتی هستند که بر تفصیل در قطع دلالت می‌کنند. روایاتی که در دفعه اول «لا یقطع ید السارق الکفن و ید النباش» و در مرحله دوم «یقطع». روایت قبل که در باب یازده و سیزده بود ذکر کردیم. این دو روایت، دارای سند ضعیف هستند. روایتی که صریحاً می‌گوید:‌ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أُخِذَ وَ هُوَ يَنْبُشُ قَالَ لَا أَرَى عَلَيْهِ قَطْعاً إِلَّا أَنْ يُؤْخَذَ وَ قَدْ نَبَشَ مِرَاراً فَأَقْطَعُهُ)[[5]](#footnote-5).

این دو روایت در باب یازده و سیزده و نوزده در باب حد النباش است. روایت یازده و سیزده از علی بن سعید قرار گرفته است. و هر دو روایت از یک امام (ع) نقل شده است. سؤال و جواب هم یکی است.

یک روایت که در بالا عرض کردیم و روایت دوم وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ النَّبَّاشِ قَالَ إِذَا لَمْ يَكُنِ النَّبْشُ لَهُ‏ بِعَادَةٍ لَمْ‏ يُقْطَعْ وَ يُعَزَّرُ.[[6]](#footnote-6)

این دو روایت از یک امام نقل شده است. و در اصل هر دو یک معنی دارند. هر دو مضمون مشابهی دارند. و محتوای هر دو، با هم منطبق است.

### دلیل ضعف دو روایت

هر دو، به دلیل وجود علی بن سعید ضعیف هستند. علی بن سعید توثیق خاصی ندارد. و بین ثقه‌های عامه هم ایشان وجود ندارد. [[7]](#footnote-7) البته بعضی‌ها می‌گویند که نقل واسطه‌ای که از ابن ابی عمیر دارد موجب توثیق می‌شود.

### نتیجه بحث:

این دو روایت از لحاظ سندی ضعیف هستند و دلالت بر تفصیل نمی‌کنند.

## طایفه‌ی چهارم:

در این موضوع وارد بحث دلالی نمی‌شویم. و بحث چندانی هم در این رابطه نخواهیم داشت. درصورتی‌که اگر این طایفه ثابت می‌شد در نظر جمع اثر داشت.

روایت فضیل از امام صادق (ع)‌است: وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: النَّبَّاشُ‏ إِذَا كَانَ‏ مَعْرُوفاً بِذَلِكَ‏ قُطِعَ‏.[[8]](#footnote-8)

در اينجا تفصیل بین معروف و غیر معروف وجود دارد.[[9]](#footnote-9) یعنی اگر کسی معروف به نباش است، قطع ید دارد و اگر معروف به نباش نیست، قطع ید ندارد.

### بررسی سندی روایت:

از لحاظ سندی معتبر است.

### بررسی دلالی روایت:

از چند جهت قابل بررسی است. اول اینکه سه احتمال راجع به این معروف در این جا داده شده است.

### احتمال اول:

اینکه بگوییم اگر معروف است قطع ید بشود. در حقیقت این عنوان مشیر به دفعه اول و دفعات بعد است. یعنی اگر کسی برای اولین بار انجام دهد معروف نمی‌شود ولی اگر تکرار کند معروف به نبش و سرقت می‌شود. در اینجا اشتهار و عدم اشتهار موضوعیت ندارد و مشیر به بحث دیگری است. یعنی به جایی می‌رسد که اگر بار اول انجام داده باشد «لایقطع» و اگر دفعات بعدی باشد «یقطع». زیرا اگر یک بار انجام داده باشد مشهور نیست ولی اگر چند بار تکرار کرده باشد همان «یعرف ویشتهر بهذا» است.

### احتمال دوم:

با مثالی تشریح می‌کنیم این احتمال را: اگر کسی یک بار رفته؛ و در همین یک بار لو رفته باشد مشهور می‌شود هر چند همین یک بار باشد. و معروف می‌شود. در نتیجه عنوان مشیر؛ عنوان نیست، اشتهار و عدم اشتهار بین دفعه اول و دفعات بعد نیست. زیرا گاهی هست که به دفعات انجام می‌دهد ولی چون لو نرفته است معروف نمی‌شود.لذا بین این‌ها عموم خصوص من وجه است.

### احتمال سوم:

در این احتمال، اصلاً معروف بودن منظور نیست. همان ثبوت سرقت مهم است. معروف بودن طریقی برای اثبات سرقت است. یعنی معروفیت موضوعیت ندارد. یعنی سرقت کفن و نباش بشود قطع ید برایش ثابت بشود. و راه اثبات سرقت بینه، اقرار، اشتهاری است که برای قاضی موجب علم بشود. تمام این‌ها برای اثبات علم طریقی برای قاضی است. و تمام عناوینی که در اینجاست بنا بر قطع طریقی که در جلسات قبل ذکر شده است بر طریقیت حمل می‌شود. با این ادله، زمانی که اثبات شود نباش است؛ دستش قطع می‌شود. معروفیت مثل اقرار است. و دقیقاً مساوی با بینه است. نه اینکه موضوعیت داشته باشد و تفصیل واقعی داشته باشد.

### اثبات موضوعیت:

سؤال اینجاست که چطور می‌توان «هذا و السارق، هذا و النباش اما بالاقرار، او بالبینه، او بالاشتهار و معروفیه».

### خلاصه بحث:

یک احتمال: معروفیت خودش بماهو، هو موضوع باشد.

احتمال دیگر: عنوان مشیر به یک موضوع دیگر باشد که تکرار است.

احتمال دیگر:‌عنوان طریقی است.

### بحث از دیدگاه اصول:

بماهو هو موضوعیت دارد. یک موقع، مشیر به عنوان دیگری است، همان عنوان مشیر در اصول است. یک موقع هم عنوان طریقی خودش چیزی ندارد. مثل علم، بینه. فقط عنوان مثبت و طریق است. هر کلمه‌ و جمله‌ای که در روایت بیاید بماهو هو موضوع؛ حکم است. این یکی از اصول مهم اجتهادات و استنباطات است. این اصل را می‌گوییم «اصالة الموضوعیه فی العناوین الوارده فی لسان الشارع». اگر بخواهیم مطلبی را از موضوعیت بیرون ببریم؛ عنوان مشیر است. و اشاره به چیزی دیگر دارد. یا اینکه بگوییم عنوان طریقی است. اشارت و طریقیت قرائنی می‌خواهد. این اصل یک استثناء دارد. و آن عناوینی است که در ذاتش؛‌حالت طریقیت و کاشفیت را دارد. مثل علم، ظن، قطع که در اصالة الموضوعیه مبنای محکمی ندارد. مثل آیه‌ی شریفه‌ی «كُلُوا وَ اشْرَبُوا- حَتَّى‏ يَتَبَيَّنَ‏ لَكُمُ‏ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ‏ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْر»[[10]](#footnote-10) این تبین گاهی موضوعیت دارد. یعنی شب‌های لیالی مثل سایر شب‌ها به هنگام سپیده این حکم صادق است. مثلاً نخ سفیدی آنجا پیدا بشود؛ ‌یا یک نوار سفید در افق پیدا بشود. و لذا شب‌های مهتابی تبینی وجود ندارد.

1. وسائل الشیعه، ج 28 ص 271 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 281 [↑](#footnote-ref-2)
3. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ لَا يُقْطَعُ. وسائل الشیعه، ج 28 ، ص 281 [↑](#footnote-ref-3)
4. استظهار در معانی [تحقیق](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%AD%D9%82%DB%8C%D9%82%22%20%5Co%20%22%D8%AA%D8%AD%D9%82%DB%8C%D9%82) و [تفحّص](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AA%D9%81%D8%AD%D8%B5) برای [ظهور](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B8%D9%87%D9%88%D8%B1) حال، [احتیاط](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AD%D8%AA%DB%8C%D8%A7%D8%B7) و [تحفّظ](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%AD%D9%81%D8%B8)، [چیرگی](http://www.wikifeqh.ir/%DA%86%DB%8C%D8%B1%DA%AF%DB%8C) و طلب [ظهور کلام](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B8%D9%87%D9%88%D8%B1_%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85) آمده است. مفهوم اول: کاربرد رایج استظهار به این مفهوم در باب [طهارت](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B7%D9%87%D8%A7%D8%B1%D8%AA)، مبحث [حیض](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AD%DB%8C%D8%B6) و [نفاس](http://www.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%81%D8%A7%D8%B3) است. مفهوم دوم: واژۀ استظهار به معنای تحفّظ در باب طهارت، مبحث [استحاضه](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%AD%D8%A7%D8%B6%D9%87)، [وضو](http://www.wikifeqh.ir/%D9%88%D8%B6%D9%88) و [غسل](http://www.wikifeqh.ir/%D8%BA%D8%B3%D9%84) آمده است. مفهوم سوم: واژۀ استظهار به معنای چیرگی در باب [قضاء](http://www.wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B6%D8%A7%D8%A1) آمده است. مفهوم چهارم: واژۀ استظهار به معنای طلب ظهور کلام در [اصول فقه](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B5%D9%88%D9%84_%D9%81%D9%82%D9%87)، مبحث [ظواهر](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B8%D9%88%D8%A7%D9%87%D8%B1) آمده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏10، ص: 118 [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشیعه، ج 28 ص 281 باب حد النباش [↑](#footnote-ref-6)
7. روایت عامه روایتی است که اصحاب اجماع از او نقل کرده باشند [↑](#footnote-ref-7)
8. وسائل الشیعه، جلد 28، ص 282 [↑](#footnote-ref-8)
9. با توجه به اینکه جمله مفعول دارد [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره بقره: آیه 186-187 [↑](#footnote-ref-10)